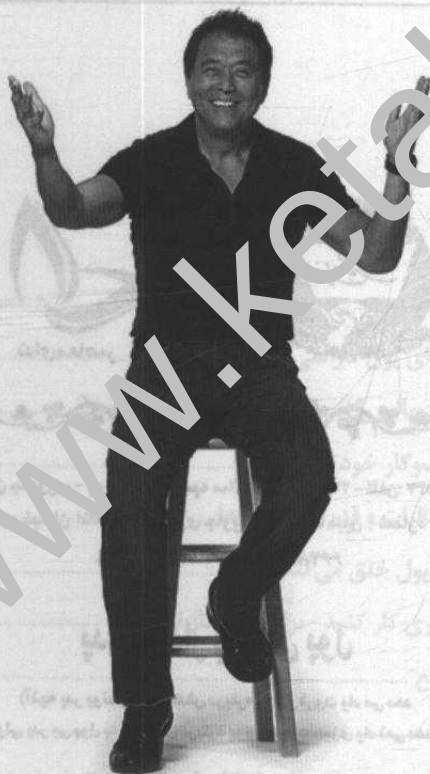


پدر پولدار پدر بی پول

(آنچه پدر پولدار به فرزندش درباره پول و ثروت یاد می دهد)
ولی پدر بی پول به فرزندش درباره پول و ثروت چیزی یاد نمی دهد)

رابرت کیوساکی / محبوبه قاقم پوش



www.ketab.ir

۲۰۴
۱۲۴۴

سرشناسنامه: کیوساکی، رابرت. ت. Kiosaki, Robert, T.

عنوان و نام پدید آور: پدر پولدار پدر بی پول (آنچه ثروتمندان درباره پول و ثروت به فرزندانشان می آموزند و بی ثروتان فقر را درباره پول و ثروت به فرزندانشان چیزی یاد نمی دهند) رابرت کیوساکی. مترجم: محبوبه قائم پور. مشخصات نشر: تهران. زمین کتب. مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص. رقعی. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۶-۳۱-۲.

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

موضوع: امور مالی شخصی. ثروتمندان. سرمایه گذاری.

شناسه افزوده: قائم پوش. محبوبه. مترجم.

رده بندی کنگره: HG ۱۷۹.

رده بندی دیویی: ۳۳۲/۰۲۴.

شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۱۲۸۶۹.



ندای معاصر

خیابان جمهوری - رویروی باغ سپه سالار - شماره ۲۲۸ - تلفن: ۳۳۹۴۱

مرکز پخش: خیابان انقلاب - خ منیری جاوید - بن بست مبین - شماره ۳ - تلفن: ۱۵۰۰۰۰۰۰

تلفن: ۶۶۴۸۰۳۳۷ - ۶۶۴۸۱۰۲۹

پدر پولدار پدر بی پول

(آنچه پدر پولدار به فرزندش درباره پول و ثروت یاد می دهد و بی پدر بی پول به فرزندش درباره پول و ثروت چیزی یاد نمی دهد)

رابرت کیوساکی / محبوبه قائم پوش

نوبت چاپ: اول (۱۳۹۸) / شمارگان ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۶-۳۱-۲

۳۶/۰۰۰ تومان

فهرست

۵	مقدمه
۱۲	فصل یک: ثروتمندان برای پول کار نمی کنند
۴۳	فصل دوم: چرا باید سواد مالی را آموخت؟
۶۶	فصل سوم: به فکر کسب و کار خودتان باشید
۷۳	فصل چهارم: تاریخچه مالیات و قدرت شرکتها
۸۴	فصل پنجم: ثروتمندان پول خلق می کنند
۱۰۶	فصل ششم: برای یادگیری کار کنید - برای پول کار نکنید
۱۱۹	فصل هفتم: غلبه بر موانع
۱۳۶	فصل هشتم: شروع کار
۱۵۹	فصل نهم: بیشتر از این می خواهید؟ برخی از کارهایی که باید انجام دهید اینجا آمده است
۱۶۴	ملاحظات نهایی

مقدمه

پدر پولدار، پدر بی پول

داشتن دو پدر، حق انتخاب دو دیدگاه متضاد را در اختیارم گذاشت:
دیدگاه یک مرد ثروتمند و دیدگاه یک مرد فقیر.

من دو پدر داشتم: یک پدر پولدار و یک پدر فقیر. یکی بسیار باسواد و باهوش بود. دکتر داشت و دوره‌ی کارشناسی چهار ساله را در کمتر از دو سال تمام کرده بود. سپس به دانشگاه استنفورد، دانشگاه شیکاگو و دانشگاه نورث وسترن رفت تا تحصیلات تکمیلی را انجام دهد و تمام اینها را با بورسیه تحصیلی گذراند. پدر دیگرم هیچگاه نتوانست کلاس هشتم را تمام کند.

هر دوی آنها در حرفه‌ی خود موفق بودند و تمام زندگی‌شان سخت کار کردند. هر دو درآمدی قابل توجه داشتند. با اینحال یکی همیشه دچار مشکلات مالی بود. دیگری قرار بود یکی از ثروتمندترین مردان هاوایی شود. یکی از آنها بعد از ریختن دهها میلیون دلار پول نقد، بنیادهای خیریه و کلیسایش را به ارث گذاشت. دیگری صرفه‌سازیهایی را باقی گذاشت که باید پرداخت می‌شدند.

هر دو نفر قدرتمند، با جاذبه و تأثیرگذار بودند. هر دو مرا نصیحت می‌کردند. انصایحشان یکسان نبود. هر دو به شدت به آموزش اعتقاد داشتند اما دوره‌ی آموزشی یکسانی را توصیه نمی‌کردند.

اگر فقط یک پدر داشتم، مجبور می‌شدم یا نصایحش را بپذیرم یا رد کنم. داشتن دو پدر، حق انتخاب دو دیدگاه متضاد را در اختیارم گذاشت: دیدگاه یک مرد پولدار و دیدگاه یک مرد بی پول.

من به جای پذیرش یا رد یکی یا دیگری بیشتر فکر کردم، مقایسه نمودم و خودم انتخاب کردم. مشکل اینجا بود که مرد پولدار هنوز پولدار نشده بود و مرد بی پول،

هنوز بی پول نبود. هر دو تازه کسب و کارشان را شروع کرده بودند و هر دو دچار مشکلات مالی و خانوادگی بودند. اما درباره‌ی پول دیدگاه‌های بسیار متفاوتی داشتند. برای مثال یک پدر می گفت «عشق به پول ریشه‌ی تمام بدیهاست.» دیگری می گفت «بی پولی ریشه‌ی تمام بدیهاست.»

در سنین کودکی، داشتن دو پدر قدرتمند که هر دو بر من اثر می گذاشتند، برایم دشوار بود. می خواستم پسر خوبی باشم و حرف آنها را گوش کنم اما این دو پدر حرف یکسانی نمی زدند. تضاد موجود در دیدگاه‌هایشان بخصوص درباره‌ی پول به حدی زیاد بود که کنجکار و فایفته شدم. مدتی طولانی به این فکر می کردم که هر یک چه می گفتند.

بیشتر اوقات تنهایی‌ام به فکر کردن و طرح سؤالاتی از این دست که «چرا این را می گوید؟» و بعد رسیدن به این سؤال درباره‌ی جمله‌ی پدر دیگر گذشت. خیلی راحت می شد بگویم «آره درست است» یا «نه» یا «بهاش موافقم.» یا این دیدگاه را رد کنم و بگویم «پیرمرد خودشم نمی دونه دار چی بگه.» در عوض، داشتن دو پدر که عاشقشان بودم مجبورم کرد فکر کنم و در نهایت طرز فکر برای خودم انتخاب نمایم. این انتخاب، بعنوان یک فرایند، در بلندمدت، بسیار ارزشمندتر از قبول یا رد یک دیدگاه از آب درآمد.

یکی از دلایلی که ثروتمندان ثروتمند می شدند، فقرا فقیرتر، و طبقه‌ی متوسط با بدهی دست و پنجه نرم می کنند، این است که موضوع پول را در خانه یاد می دهند و نه در مدرسه. بسیاری از ما مسائل مرتبط با پول را از والدینمان یاد می گیریم. والدین فقیر درباره‌ی پول چه می توانند به بچه‌هایشان یاد بدهند؟ آنها فقط می گویند «در مدرسه بمان و خوب درس بخوان.» آن کودک شاید با نمره‌های عالی درسش را تمام کند اما برنامه‌ریزی و ذهنیت مالی‌اش ضعیف باشد.

متأسفانه مسائل مالی در مدرسه آموزش داده نمی شوند. مدارس روی مهارت‌های علمی و شغلی تمرکز می کنند و نه مهارت‌های مالی. به همین دلیل است که بانکداران، پزشکان و حسابداران باهوشی که نمرات عالی گرفته‌اند شاید در تمام عمرشان دچار مشکلات مالی باشند. بدهی‌های شهروندی متناوب با عمدتاً به خاطر وجود دولتمردان و کارکنان بسیار تحصیل کرده‌ای است که با اندکی آموزش در زمینه‌ی پول و یا بدون آن تصمیمات مالی می گیرند.

امروز من اغلب این سؤال را از خود می پرسم که با وجود میلیون‌ها انسان نیازمند به کمک مالی و پزشکی چه خواهد شد. آنها به حمایت مالی خانواده‌هایشان یا دولت متکی خواهند بود. اگر پول مراقبت‌های پزشکی یا تأمین اجتماعی تمام شود، چه می شود؟ اگر آموزش

مسائل مالی همچنان بر عهده‌ی والدینی باشد که بسیاری از آنها قرار است فقیر شوند یا در حال حاضر فقیرند، چطور یک ملت به حیات خود ادامه خواهد داد؟

از آنجا که که من دو پدر تأثیرگذار داشتم، از هر دوی آنها آموختم. مجبور بودم درباره‌ی توصیه‌ی هر کدام فکر کنم و با انجام این کار بصیرتی ارزشمند نسبت به قدرت و تأثیر افکار انسان بر زندگی او به دست آوردم. برای مثال یکی از پدرها عادت داشت بگوید «نمی‌توانم از عهده‌ی مخارج بریایم». پدر دیگر استفاده از این کلمات را ممنوع کرد. تأکید داشت: «پیر»م «چطور می‌توانم مخارجش را تأمین کنم؟» یکی جمله‌ی خبری و دیگری یک سؤال است. یکی می‌گذارد بی‌خیال ماجرا شوید و دیگری شما را به فکر می‌اندازد. پدری که قرار بود به زودی پولدار شود توضیح می‌داد که با گفتن خودکار کلمات «نمی‌توانم از مخارجش بریایم» مغزتان از کار می‌افتد. با پرسیدن سؤال «چطور می‌توانم مخارجش را تأمین کنم؟» مغزتان به کار می‌افتد. منظور او این نبود که باید هر چیزی که می‌خواهید، بخرید. او به ورزشکاری فکر که قدرتمندترین کامپیوتر دنیاست، تعصب داشت. می‌گفت: «هر روز منم قویتر می‌شود چون آن را تمرین می‌دهم. هر چه قویتر باشد، می‌توانم بیشتر پول ریاورم. او معتقد بود گفتن خودکار «نمی‌توانم از پس مخارجش بریایم» نشانه‌ی تنبلی فحری است.

با اینکه هر دو پدر سخت کار می‌کردند، متوجه شدم که یکی از آن دو وقتی پای مسائل مالی در میان بود، عادت داشت مغزش را خوب ببیند و دیگری عادت داشت مغزش را به تمرین وادار نماید. نتیجه‌ی بلندمدت این بود که پدر از نظر مالی قویتر شد و دیگری ضعیف‌تر. این وضعیت تفاوت چندانی با حالتی ندارد که کسی برای ورزش مرتب به باشگاه می‌رود حال آنکه دیگری روی کاناپه می‌نشیند و تلویزیون تماشا می‌کند. تمرین جسمانی مناسب شانس سلامتی و تمرین فکری احتمال ثروتمندیان را افزایش می‌دهد.

دو پدر من دیدگاههای متضادی داشتند و این بر شیوه‌ی تفکرشان اثر داشت. یک پدر فکر می‌کرد ثروتمندان باید بیشتر مالیات بدهند تا از انسانهای کم‌بضاعت حمایت کنند. دیگری می‌گفت «مالیات‌ها تولیدکننده‌ها را تنیه و افراد فاقد بهره‌وری را تشویق می‌کنند». یکی از دو پدر توصیه می‌کرد «خوب درس بخوان تا شرکت خوبی پیدا کنی تا بتوانی برایش کار کنی». دیگری توصیه می‌کرد «خوب درس بخوان تا بتوانی شرکت خوبی پیدا کنی که آن را بخری».

یکی می‌گفت «دلیل اینکه من پولدار نیستم این است که شما بچه‌ها را دارم». دیگری می‌گفت «دلیل اینکه باید پولدار باشم این است که شما بچه‌ها را دارم».

یکی حرف زدن درباره‌ی پول و تجارت بر سر میز شام را تشویق می‌کرد، حال آنکه دیگری بحث درباره‌ی موضوع پول سر غذا را ممنوع کرده بود.

یکی می‌گفت: وقتی بحث پول مطرح است، حواست باشد. ریسک نکن.» دیگری می‌گفت: «یاد بگیر ریسک را مدیریت کنی.»

یکی معتقد بود «خانه‌ی ما بزرگترین سرمایه‌ی ما و بهترین دارایی‌مان است.» دیگری معتقد بود «خانه هم نوعی مسئولیت است و اگر خانه‌تان بزرگترین سرمایه‌تان باشد، دچار مشکل هستید.

هر دو پدر، موقع صورتحسابهایشان را پرداخت می‌کردند با اینحال یکی از آنها اول قبضه‌ها را می‌داد و دیگری آنها را آخر سر پرداخت می‌کرد.

یک پدر، معتقد به شرکت یا دولتی بود که از شما حمایت کند و نیازهایتان را تأمین نماید. او همیشه به فکر افزایش حقوق، برنامه‌های بازنشتگی، مزایای درمانی، مرخصی استعلاجی، روزهای تعطیلات و سایر مزایای شغلی بود. او تحت تأثیر دو دایه‌اش بود که به ارتش پیوستند و بعد از بیست سال خدمت فعالانه، بستی حمایتی بازنشتگی و استحقاقی دریافت کردند. عاشق ایده‌ی رایای درمانی و شغلی ارتش برای بازنشتگان بود. همچنین شیفته‌ی سیستم استخدام از طرف دانشگاه بود. ایده‌ی حمایت شغلی دائمی و مزایای شغلی مهمتر از خود شغل بود. اغلب می‌گفت «من برای دولت سخت کار کردم و مستحق این مزایا هستم.»

دیگری به خوداتکایی کامل مالی اعتقاد داشت. او همیشه ذنیت استحقاقی صحبت می‌کرد و اینکه این ذهنیت به ایجاد افرادی منجر می‌شود که از نظر مالی ضعیف و نیازمند هستند. او بر توانمندی مالی تأکید می‌کرد.

یک پدر درگیر این بود که چند دلاری پس‌انداز کند. پدر دیگر سرمایه‌گذاری می‌کرد. یک پدر به من یاد داد چطور رزومه‌ای تأثیرگذار بنویسم تا بتوانم شغل خوبی پیدا کنم. دیگری یادم داد چطور برنامه‌های تجاری و مالی قدرتمندی بنویسم تا بتوانم کارآفرینی کنم.

داشتن دو پدر قدرتمند، نعمتی بود که به من امکان داد اثرات افکار مختلف را بر زندگی مشاهده کنم. متوجه شدم که مردم با افکارشان زندگی خود را می‌سازند.

برای مثال پدر فقیرم همیشه می‌گفت «هیچوقت پولدار نخواهم شد.» و این پیشگویی به واقعیت تبدیل شد. از سوی دیگر، پدر پولدارم همیشه خود را پولدار می‌دانست. او چیزهایی از این دست می‌گفت: «من مرد ثروتمندی هستم و پولدارها این کار را نمی‌کنند.» حتی وقتی بعد از یک شکست مالی بزرگ کاملاً ورشکسته شد، باز هم خود را پولدار

می دانست. او با گفتن این حرف روی وضعیت خود سرپوش می گذاشت: «فقیر بودن با ورشکستگی فرق دارد. ورشکستگی موقتی است. فقر دائمی.»

پدر بی پولم می گفت «من علاقه‌ای به پول ندارم» یا «پول اهمیتی ندارد.» پدر پولدارم همیشه می گفت «پول قدرت است.»

شاید هیچوقت نتوانیم قدرت افکارمان را بسنجیم یا آن را درک کنیم، اما برای من بعنوان یک پسر جوان روشن شد که آگاهی از افکارم و چگونگی ابراز عقاید بسیار اهمیت دارد.

«تیر بودن با ورشکستگی فرق دارد. ورشکستگی موقتی است.»

متوجه شدم که پدر بی پولم، نه به خاطر مقدار پولی که به دست می آورد (که چشمگیر هم بود)، بلکه به خاطر کمبود امکاناتش بی پول بود. من به عنوان پسر جوان، با داشتن دو پدر به شدت حواسم پرت شد که در انتخاب افکارم دقت کنم. آیا باید به حرف پدر پولدارم گوش می کردم یا پدر بی پولم؟

با اینکه هر دو مرد، احترام بسیاری برای آرزویش و یادگیری قائل بودند، دریاره‌ی چیزی که فکر می کردند فراگیری‌اش اهمیت دارد، با هم مخالفت بودند. یکی از من می خواست سخت درس بخوانم، مدرکی بگیرم و کار خیلی پیدا کنم تا پولی به دست آورم. او از من می خواست درس بخوانم تا متخصص، وکیل یا حسابدار شوم و برای گرفتن فوق لیسانس بازرگانی به دانشگاه بازرگانی بروم. دیگری تشویق می کرد درس بخوانم تا پولدار شوم، تا کارکرد پول را درک کنم و یاد بگیرم چطور آن را به خدمت بگیرم. من برای پول کار نمی کنم! حرفی بود که بارها و بارها تکرار می کرد. «پول برای من کار می کند!»

در نه سالگی تصمیم گرفتم به حرفهای پدر پولدارم دریاره‌ی پول گوش کنم و از او بیاموزم. برای این کار تصمیم گرفتم با اینکه پدر فقیرم تمامی مدارک تحصیلی داشت، حرفش را گوش نکنم.

درسی از رابرت فراست

رابرت فراست شاعر محبوب من است. با اینکه بسیاری از شعرهایش را دوست دارم، شعر مورد علاقه‌ام «راه نرفته» است. درسهای آن را تقریباً هر روز به کار می بندم.

راه نرفته

در جنگلی زرد و خام دو راه از هم جدا می شدند

و افسوس که نمی توانستم هر دو را بیوم؛

چرا که فقط یک رهگذر بودم

ایستادم

و تا آن جا که می توانستم به یکی خیره شدم

تا جایی که در میان بوته های گم شد ...

پس بی طرفانه آن دیگری را برگزیدم.

شاید ، خاطر این که پوشیده از علف بود

مخوف و پنهان بماند

اگر به هر دو یکسان لگد کوب شده بودند

و هر دو در آن صبح ، همدان به نظر می رسیدند؛

پوشیده از برکت بی رویی بر آن ها

آه ... من راه نخستین را بری روز دیگر گذاشتم

با آن که می دانستم که هر دایم به نام دیگر می رسد

شک داشتم که دیگر باز بتوانم به او بازگردم

سال های سال بعد روزی

با حسرت به خود خواهم گفتم:

در جنگلی دو راه از هم جدا می شد و من

آری - من - راهی را در پیش گرفتم که رهگذر جری داشتم

و تمامی تفاوت در همین بود.

سالهاست که اغلب به شعر رابرت فراست فکر می کنم.

انتخاب اینکه به توصیه های پدر بسیار تحصیل کرده ام و دیدگاهش در باره پول گوش

نکنم، تصمیم دردناکی بود، اما تصمیمی بود که باقیمانده ی زندگی ام را ساخت

پس از اینکه تصمیم را گرفتم که قرار است به حرف کدامشان گوش کنم، آموزش

درباره ی پول شروع شد. پدر پولدارم در دوره ای سی ساله تا سن سی و نه سالگی به من

آموزش داد. زمانی کار را تمام کرد که دانست آنچه را که سعی داشته در ذهن اغلب

دیرفهم من فرو کند، کاملاً درک کرده ام.

پول شکلی از قدرت است. اما چیزی که قدرتمندتر از آن است، آموزش مالی است. پول

می آید و می رود، اما اگر درباره ی کارکرد پول آموزش دیده باشید، بر آن مسلط می شوید و

می توانید شروع به خلق ثروت کنید. تفکر مثبت به تنهایی فایده ای ندارد، زیرا بسیاری از

مردم مدرسه رفته‌اند و هرگز کارکرد پول را نیاموخته‌اند برای همین عمر خود را صرف کار کردن برای پول درآوردن نموده‌اند.

از آنجا که من در آغاز راه ۹ سال بیشتر نداشتم، درسهایی که پدر پولدارم به من آموخت، ساده بودند. و آخر سر تنها شش درس اصلی بود که در طول ۳۰ سال تکرار شد. این کتاب درباره‌ی آن شش درس است که تا حد امکان و درست همانطور که پدر پولدارم آنها را به من یاد داد، ارائه می‌شود. قرار نیست این درسها جواب باشند، بلکه علائم راهنمای هستند که به شما و فرزندان شما کمک می‌کنند صرف نظر از دنیای تغییرات فزاینده و ترسیدنی‌تر شوید.

www.ketab.ir